



نسیم خلیلی

نویسنده و پژوهشگر

در انفسای اندوه‌افزای زندگی امروز که انسان در جنبش رنج و فرسایش و نومیدی‌ست، زیستن در میان کلمات برخی کتاب‌ها، مثل خواب دم صبح، مثل فرو بردن پاهایت در خنکای آب رودخانه‌ای، مثل دودین روی علف‌های دشتی پس از باران، مثل تماشای پرواز یک فوج پرندۀ است بر فراز آسمانی که ابرهای اسفنجی سفید دارد. گاهی کتاب‌هایی هستند که به رغم اینکه می‌خواهند در اویان تاریخ باشند، تاریخی همواره به حزن آکنده، اما این گرما و امید و زندگی را نیز در خود پروراندند مثل شقایق‌هایی که سال‌ها پس از نابودی و به رگیار پستن‌ها، بر خاک گورهای دسته‌جمعی می‌رویند، از جمله این کتاب‌ها می‌توان به کتاب کوچک و ساده و مهربانی اشاره کرد به نام «ساداگو هزار درنای کاغذی» که چاپ‌های متعدد آن از سوی انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان منتشر شده است، کتابی به قلم الینور کوئر، تصویرگری رونالد هینلمر و ترجمه روان و خوش‌خوان مریم پیشگاه که نسخه الکترونیکی آن نیز در اپلیکیشن‌های کتاب موجود است. «ساداگو و هزار درنای کاغذی»، روایتی ست یادآور تاریخ اجتماعی و فولکلور زاین، فروافتادن بختک اندوهگین جنگ جهانی دوم بر زندگی مردم و تأثیرات مسم‌اتمی هیروشیما بر روزمرگی‌ها و زندگی و آینده یک دختر بچه بیگانه که می‌تواند نماد همه کودکان باشد که زندگی و آرزوهایشان در طول تاریخ، در بلوهای سیاسی و جنگ‌ها به یغما رفته‌است، ساداگو و بیماری هولناکش و افسانه درناهای کاغذی در فرهنگ عامه ژاپنی‌ها، که راه می‌کشد به اتاق کوچک او در بیمارستان وقتی که بدحال و نومید است و مرگ نفری می‌کشد، صدایش می‌زند او که به یک بیماری ناشی از تشعشعات بمب اتمی مبتلاست و بعدها معلوم می‌شود سرطان خون است، هر روز یک درنای کاغذی کوچکی می‌سازد به امید تحقق آن افسانه امیدبخش که می‌گوید هر کس که هزار درنای کاغذی بسازد، خدا صدایش را می‌شنود و او را به آرزوهایش می‌رساند. آرزوی دختر کوچک قصه آن است که بتواند در مسابقات دو مدرسه شرکت کند و برنده بشود، در حالی که پیش از بیماری، ستاره تیم مدرسه‌اش بوده و مادرش تعریف کرده‌است که او قبل از اینکه راه رفتن را یاد بگیرد، دویدن را آموخته‌است. او مستحق دستیابی به آرزویش است اما این آرزو با وجود بیماری‌اش هرگز محقق نمی‌شود، یعنی مصوبت و هشت جنگ است که نمی‌گذارد دختر کوچک به آرزویش برسد، جنگی که وقتی آتش‌الو می‌گیرد زندگی کودکان و عناق و گل‌ها و درختان و میوه‌ها و شکوفه‌ها و خانه‌ها و پنجاه رخت و آوازها را، مفره‌های صحنه و بوسه‌ها و در بهار به پیکنیک رفتن‌ها را، حیات انسان امیدوار را خاکستر می‌کند. با این حال ساداگو در دل خاکستر جنگ خودش تبدیل به یک افسانه معاصر می‌شود وقتی که تا آخرین لحظات زندگی کاغذی در دست دارد که تا کند و درنایی بسازد، در اوج جردان جسمی خود در تلاطم جنگی که زندگی اجتماعی مردم را نابودی و فرسایش می‌کشاند، به آینه‌های آرام و شوارتزیگر امیدوار است او می‌خواهد زندگی کند، در میان گل‌های شقایق و گورهای دسته‌جمعی و علفزارهای مملو از مین‌بود و پیروز بشود هر چند که جنگ و بیماری، تحقق این رویا را ناممکن می‌کند؛ کتاب روایت می‌کند که ساداگو را که شخصیتی واقعی است با هزار درنای کاغذی‌اش به خاک می‌سپارند و او در قلب مردم سزمینش ماندگار می‌شود، حالا ساداگو در پارک صلح هیروشیما، یک مجسمه یادبود هم دارد، دختری با بازوانی گشوده، در حالی که یک درنای طلایی در دست دارد و بر فراز کوهی از مرمر ایستاده است، سنگ مرمری با این نوشته‌ها: «این است فریاد ما، این است آرزوی ما؛ صلح در تمام دنیا» این کتابچه شریف و زیبا که تصاویر و نقاشی‌های زیاده و روح و جانی دل‌انگیز تر به قصه بخشیده است، تصویری که به راستی خود به تنهایی قصه‌اند، می‌تواند برای هر آدم کتاب‌خوانی یک کتاب بالینی باشد که ما مدت‌هاست برای بقا در دل اندوه و رنج و سوگ و فقدان، به امیدهای سازنده، به تاریخ‌نگاری‌های زندگی‌بخش، به قصه‌های شریف و مهربان نیازمندیم.



نویسنده و پژوهشگر

# آیا ادبیات بومی به کار جهان پست‌مدرن می‌آید؟

**ادبیات بومی در کشورهای پیشرفته بسیار مورد توجه است اما در کشورهای توسعه‌نیافته از جایگاه حائز اهمیتی بهره‌مند نیست**

آرام ملی - ثریا خلیق خیابوی: مهم‌ترین چیز در جهانی که رو به دهکده‌های شدن پیش می‌رود، برقراری دیالوگ و ارتباط میان مولفه‌های فرهنگی (زبانی) بین داشته‌های هر ملت و جهان است؛ نه حذف تنوع فرهنگی و دست گذاشتن روی یک نسخه معیار که ما را به سمت گرداب «جهانی شدن» که معادل است با نوعی از خودبیگانگی و یسکان شدگی. عابدین پایی، شاعر، منتقد و پژوهشگر حوزه فرهنگ در این رابطه معتقد است همان‌طور که کشورهای توسعه‌یافته در عصر پست‌مدرن، ادبیات (فرهنگ) بومی و قبیله‌ای خود را کنار گذاشته‌اند و از ارزیابی و شناسایی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های آن دست‌نکشیده‌اند، کشورهای در حال توسعه (توسعه‌نیافته) نیز باید در این مسیر گام بردارند و از نابودی گونه‌های فرهنگی و زبانی خود جلوگیری کنند.



را در جهان پست‌مدرن تشریح و تبیین کرد. ادبیات بومی، ادبیات «در ساختگی» است اما ادبیات پست‌مدرن ادبیات «بر ساختگی» است؛ نوعی پانافیک است که می‌خواهد بر جهان تکمیلی شرحی را بنویسد.

## لطفاً در مورد تأثیر ادبیات اقلیمی در کشور توضیح دهید؟

دایره ادبیات اقلیمی به آن دسته از آثاری گفته می‌شود که بیانگر و نمایانگر فرهنگ، اعتقاد، اعتناء، آداب و رسوم و ویژگی‌ها و خصایل محیط طبیعی و بومی هستند. اقلیم به معنی منطقه و ناحیه‌ای خاص همراه با آب‌وهوا و طبیعت بومی و ویژگی‌ها است. بنابراین تعاریف از ادبیات اقلیمی در کشور بستگی به نوع اقلیم دارد. در ایران و با توجه به چهار فصل بودن طبیعت آن با ادبیات اقلیمی متفاوتی تصادم داریم؛ به‌طوری که در تابستان در شهر بندرعباس شما گرمایی ۵۰ درجه را تجربه می‌کنید اما در اردیبهل هواسرد و خنک است. تأثیر آب‌وهوا بر فرهنگ و زبان و حتی ادبیات مردم از اهمیت و هویت بسیاری برخوردار است. از این نگاه زبان در چار چوب فرهنگ‌ها و باورداشت‌ها شکل می‌گیرد و ادبیات هر اقلیمی تابع گویش آن اقلیم است. مردم یک اقلیم بر اساس نظر و منظر خاص خود در حرکت و زیست هستند و منظرها خود عاملی‌اند تا که زبان به زبانتی برسد. در مورد تأثیر ادبیات اقلیمی باید گفت که بیشتر از آنکه در سطح کشور و به‌ویژه در ارتباط مؤثر افند در همان خانه خویش تأثیر بیشتری دارد. هر ادبیاتی مختص به بوم و زیست بوم خود است و زیست تجربی و زیست فکری - اجتماعی آن مختص به همان منطقه است. من فکر می‌کنم ادبیات پایتخت، ادبیات اقلیمی را به حاشیه رانده‌است و آنچنان تأثیری را در سطح کشور و در دایره زبان و ادبیات فارسی مشاهده نمی‌کنیم اگر چه به صورت پیک‌نیک و فرمیکال با این نوادبیات در جهت باری به هر جعتی پرداخته می‌شود، اما به نفس کار و ماهیت آن توجه نمی‌شود. در سطح کشور گفت‌وگوهایی فرمیک صورت می‌پذیرد؛ اما این گفت‌وگوها تبدیل به گفت‌وگومندی نشده‌اند. فرق است بین دیگری در سطح یا دیگری در متن و من ادبیات اقلیمی را در سطح کشور دیگری در سطح می‌بینم. دیگر نکته اینکه با تعاریفی که از خود ادبیات اقلیمی شده در واقع این مهم را نمی‌رساند که چه تأثیری بایستی در سطح کشور داشته باشد؛ زیرا که مارتین گری در تعریف ادبیات و رمان اقلیمی می‌نویسد: «ادبیات اقلیمی، ادبیاتی است که تأکیدش بر جغرافیا، آداب و رسوم و گفتمان‌های خاصی است و درباره آن محل، بیشتر توضیح جدی می‌دهد تا اطلاعات پیش زمینه‌ای صرف.» من ادبیات اقلیمی را ادبیاتی تابع همان اقلیم می‌دانم که بایستی به مولفه‌های همان اقلیم به طور علمی و عملی و جامع‌الاطراف بپردازد. ما این تفاسیر، کشور ایران یک کشور متنمندن و اقلیمی‌است و به همان اندازه که اقلیم‌ها کار دارند ادبیات اقلیمی نیز در سطح کشور مؤثر افتاده است.

با هر چیزی می‌بایست پارامترها و مولفه‌های سازنده آن را به جامعه آموزش و انتقال داد و این مهم نیاز به تبلیغ فرهنگی - زبانی را می‌طلبد، به هر اندازه‌ای که تبلیغ فرهنگی و زبانی شعر بومی تقویت شود، به همان اندازه این فرآیند ادبی رشد و بالنده خواهد شد.

## ادبیات بومی و قومی که ریشه در مولفه‌ها و زیسته تجربی همان قوم دارد، تا چه اندازه می‌تواند در جهان پست مدرن کار آمد باشد؟

کار آمدگی یک ادبیات چه بومی و قومی باشد و چه ملی بستگی به کار کرد و کاربرد آن دارد. ادبیات ناسیونالیسم حتی اگر جنبه و صبغه ملی گرایانه و میهن پرستانه داشته باشد و جامعه‌خواهی در شریان‌های آن در جریان نباشد، توان دیالوگ با سایر فرهنگ‌ها و آداب و رسوم را ندارد. اگر کاربردی جامع‌الاطراف داشته باشد و زبانش به عنوان زبان معیار یک ملت محل بحث قرار گیرد، در اصل آن ادبیات می‌تواند برای ملت خویش بالنده و بالنده‌تر شود. ادبیات بومی و یا قومی در جهان امروز که جهان پست‌مدرن نام گرفته، در کشورهای پیشرفته بسیار مورد توجه است اما در کشورهای توسعه‌نیافته از جایگاهی حائز اهمیت بهره‌مند نیست و دلیل عمده آن نیز برمی‌گردد به نبود توسعه پایدار آن کشور که در ابعاد مختلف پایداری توسعه آن پدیدار نشده و به همین خاطر کارآمد نیز نشان نمی‌دهد. اتفاقاً در کشورهای توسعه‌یافته از کاربست‌ها و مولفه‌های اصیل و غنی ادبیات بومی و قومی در هنر و سینما و حتی شعر و موسیقی استفاده می‌کنند، اما در جوامع توسعه‌نیافته این چنین نیست چرا که این جوامع با نوعی الیناسیون فرهنگی مواجه شده‌اند و با این از خودبیگانگی، از خود به در آمدن نیز به همین سهولت قابل رفع نیست. توسعه‌نیافتگی خود عاملی است که یک اقلیم یا شهر و حتی یک کشور را با چندگانگی فکر و چند پارگی فرهنگ مواجه می‌کند و این عدم درآمیختگی به آن اقلیم آموخته‌هایی را یاد می‌دهد که می‌باید آن چیزی جز آنازیسیسم نیست. ادبیات بومی و قومی تا زمانی که بر معیار تعصب غیرمنطقی در حرکت است، رشد نخواهد کرد. این ادبیات نیاز به جامعه‌شناختی، روانشناختی و رویکرد فلسفی دارد تا که بتواند خود واقعی خویش را در آغوش بگیرد. در ادبیات بومی توجه بوم‌شناسی اغلب به گویایی و احیای فرهنگ و ادبیات است نه یوایی و بالندگی آنکه همین مهم مشهود شده تا که ادبیات بومی - قومی با چالش‌هایی روبه‌رو می‌شود. دنیای پست‌مدرن تضاد و هم‌نشینی و بی‌تظمی است و در جوامعی به هوش مصنوعی توجه خاصی دارد. بنابراین بایستی ادبیات بومی را روانشناختی کرد و به این مهم رسید که آیا دارای مولفه‌هایی هست که به کار و کردار دنیای پست‌مدرن بخورد یا نه؟ یا می‌توان این ادبیات را با تصادف، هم‌نشینی و بی‌تظمی و زبان گریزی و بی‌معنایی آشتی داد یا که نه؟ بنابراین به همین سهولت نمی‌توان کارآمدگی ادبیات بومی

اجتماعی به زبان مقصد و جامعه هدف خود معرفی کند. شاید بتوان گفت مهم‌ترین چالش فراروی زبان و ادبیات فارسی ما همین مسأله ترجمه باشد؛ زیرا ما هنوز نتوانستیم ادبیات غنی و پربار و هرمنوتیک خود را به جامعه جهانی در همه ابعاد انتقال دهیم. مهم‌ترین عامل شاید تضاد ایدئولوگ‌ها و تقابل فرهنگ‌ها و منسب‌ها باشد. اگر جامعه ایران با کمبود مترجم حرفه‌ای مواجه است، در واقع این مهم ریشه در کم‌توجهی به زبان‌های دیگر در سطح جهان دارد. ما باید فرهنگ ترجمه را روشنمند، فرهنگ‌مند و هوشمند کنیم و تبادل ما با جامعه جهانی بایستی گسترده‌تر شود. علوم دقیقه نسبت به گفت‌وگو و تعامل فابین فرهنگ‌ها و زبان‌ها متفق‌القول هستند.

## آشنایی شاعران جوان و نسل امروز با شعر و ادبیات بومی چقدر است؟ چگونه می‌شود این آشنایی را افزایش داد؟

ادبیات بومی، ادبیاتی غنی است اما در حدونصاب خود به آن التفات نمی‌شود. در جامعه امروز، میخیتی به نام: «شکاف نسلی» به وجود آمده است؛ به طوری که بزرگ با کوچک و پسر با پدر از حیث آرا و افکار و فرهنگ و حتی زبان سراسرگاری ندارد. هجوم فرهنگ جهانی و عدم توجه به فرهنگ بومی خود عاملی است که این شکاف نسلی را دوچندان کرده است. بین ادبیات بومی و ادبیات ملی یک نزاع عمومی و دیرینه رخ داده؛ به‌طوری که افرادی چون منوچهر آتشی هم که شعر نوراً با رویکردی اقلیمی در قالبی بومی بسیار قلیل است و علت عمده نیز بر می‌گردد به ادبیات و شعر ایران نیاز به گفت‌وگومندی دارد. من احساس می‌کنم «من برای خودم» بیشتر در ادبیات ریشه دوانده تا «من برای دیگری» و این منیت، خود‌مسیبی است که ادبیات بومی را به حاشیه برده است. در واقع آشنایی شاعران جوان و نسل امروز با ادبیات بومی بسیار قلیل است و ادب و آداب و رسوم و عدم توجه و سازش با ادبیات بومی و توجه به مباحث فرمیکال، که در جهان امروز آیشخور جوانان شده‌اند. آشنایی با هر چیزی نیاز به شناخت آن چیز یا موضوع دارد. تمرین و ممارست در حوزه ادبیات بومی بسیار قلیل است و ذهن جوانان درگیر مسائل روزمرگی و مسائلی اعم از شبکه‌های مجازی است. اگر چه در بین اقوام نیز به ادبیات بومی توجه قابل ملاحظه‌ای نمی‌شود اما به موسیقی بومی توجه بیشتری نشان می‌دهند، چون بین شعر و موسیقی یک دوستی دیرینه و تنگاتنگ وجود دارد، با همین روش می‌توان جوانان را به سمت ادبیات بومی هم کشاند. مشکلی که در موسیقی وجود دارد این است که مخاطب می‌شنود بیشتر به صدا توجه می‌کند، تا به کانسپت شعر که خود عالمی از معنا و زیبایی را به تصویر می‌کشد و گمان می‌رود که در این زمینه خوب و مطلوب آموزش نداده‌ایم و این فرهنگ فرمیکال و تکنیکال بودن ادبیات و شعر کاسته است. ایجاد کانون‌های آموزشی و ترویج ادبیات بومی در بین جامعه به‌مرور زمان جوان‌ها را با این مهم آشنا خواهد کرد. برای آشنایی

## «دو زبانه بودن» در شعر، به چه معناست و شاعر دو زبانه بودن چه مزیت‌هایی دارد؟

بستگی به تعاریفی دارد که از زبان می‌شود. فریدینا دو سوسور در تعریف زبان می‌گوید: «مجموعه‌ای از نشانه‌هایی است که مردم هم‌زبان به کار می‌برند.» باز اربرت فرست، شاعر آمریکایی قرن بیستم درباره زبان شعر می‌گوید: «زبان شعر به ما این اجازه را می‌دهد تا یک چیزی را بگوییم اما منظور چیزهای دیگری است.» مارتین هیدگر، فیلسوف پدیدارشناس از گزیستانسیالیزم درباره زبان می‌گوید: «زبان خانه و آوازه‌ها یا کلمات است.» فراساس این تعاریفی می‌توان گفت که شعر از اغلب بنده نوعی پلی فونیک (چندصدایی) است و هر شاعری در هر ژانری چه غزل و رباعی باشد و چه شعر نیمایی و سپید و شعر امروز که فعالیت می‌کند نه تنها دو زبانه، بلکه چند زبانه است. چندزبانگی شعر تنها مرتبط به زبان فارسی نمی‌شود؛ بلکه اغلب گویش‌ها که در کنار زبان فارسی متداول زیست می‌کنند؛ هر کدام دارای شاکله و لهجه خاص خود هستند. ایران کشوری تاریخی است و قدمت باستانی آن نشان می‌دهد که در دامان آن گونه‌های زبانی مختلف زندگی کرده‌اند و می‌کنند که می‌توان به گویش یا زبان کوردی، گیلکی، سیستانی، لوری، ترکی و سایر گونه‌ها و نمونه‌ها که به بیش از ۵۰۰ گویش می‌رسند، اشاره کرد. در پاسخ به پرسش شما نیز باید بگویم شاعر دو زبانه به نوبه خود در بالندگی و بالندگی زبان، تاریخ، فرهنگ و اجتماع تأثیر بسیاری می‌گذارد. گفت‌وگو با کلمات خود مهم‌ترین مولفه‌ای است که در فرهنگسازی می‌کند. در کشور ما آداب و رسوم و باورداشت‌های متعددی وجود دارد و مهم‌تر ضرب‌المثل‌ها و چیستان‌هاست که این موارد در رشد و بالندگی شعر و ادب ما تأثیر حائز اهمیتی دارند. شاعر دوزبانه در دو جهان‌بینی زیست می‌کند: نخست جهان‌بینی مادری است که با زبان مادری خود شعر می‌گوید و صد دیگر، جهان‌بینی اجتماعی است که این جهان‌بینی را شاعر می‌آموزد. بنابراین کسی که به زبان کوردی (کردی) یا لوری (لری) سخن می‌گوید و زبان مادری‌اش همین است، با کسی که فارسی زبان است، تفاوت دارد.

## به نظر شما ترجمه چه تأثیری در پیشرفت و شناساندن یک زبان می‌تواند داشته باشد؟

در علم منطق یک بحث کلی توأم با بانی و مبانی قابل تأملی وجود دارد به نام: «مَعْرِف، مَعْرِف و تعریف» بنابراین مَعْرِف می‌تواند ادبیات یک زبان باشد اما این زبان بایستی معرفی شود تا که تعریف یا تعاریفی را به جامعه خود و جهانی ارائه کند. لذا مترجم نقش مَعْرِف را دارد. هر زبانی بایستی به زبان‌های دیگر ترجمه شود تا که سایر ملل جهان با این زبان و مولفه‌های آن آشنا شوند. شناخت از یک زبان توسط مترجم صورت می‌پذیرد و مترجم بایستی شناخت شناسی بلد باشد؛ به طوری که بتواند زبان مبدأ را از حیث تفکر، آگاهی، ایدئولوژی، فرهنگ، زبان، سلاقی فردی - شخصی و علاقی زبانی - روحی و روانی -

بنویسم و در ستی دانم این خویشی که دارم از چه تشکیل شده‌است، این گفته‌نغز و بر معنای روسو چیزی نیست که از نگاه تیزبین گورنیک دور مانده باشد و بر همین سیاق است که می‌توان به تفاوت‌های من روسو با من آن دیگران که تنها برای اشاره کردن به خودخواهی‌ها و تسکین دردهایشان به کار می‌برند، پی برد. مموار نویسی مدرن فرض را بر این می‌گذارد که ارائه شکل یافته یک نفر از زندگی خودش را خواننده بی‌علاقه فقط و فقط تنها وقتی ارزشمند است که تجربه‌شدن را نمایش دهد و در آن به اندازه کافی تعمق کند. در مموار نویسی مخاطب با یک من عریان بی‌توش و نقاب مواجه می‌شود و می‌تواند لحظاتی از زندگی هر رمز و راز در عین حال درآلودش را به فراموشی بسپارد، تنها آنجاست که آزادی و دموکراسی به حقیقت خود نزدیک‌تر می‌شوند و انسان در مقابل انسان می‌نشیند به تماشای درونی یکدست، شفاف و صمیمی. داستان کوتاه پدر و پسر اثر اموند گلس لندنی از انتخاب‌های خوب گورنیک است برای تبیین و تحلیل مموار نویسی و خوانی، ببینید: «از میان فکری‌هایی که در این بحران به مفرز رشد نیافته و کوچک و خامم خطوط کرد دیگران تا همه این بود که همدم و هم‌رازی در خودم کشف کرده بودم، رازی در این جهان بود که مال من بود و مال کسی که در جسمی مشترک با من زندگی می‌کرد. ما دو نفر بودیم و می‌توانستیم با هم حرف بزیم، تعریف کردن مفاهیمی چنین ابتدایی کمی سخت‌است اما بی‌گمان در همین دوگانگی بود که فریدیت من در برابرم پدیدار شد و همدمی در سینه خودم یافتم.»

کدام یک از این همه ارزش خواندن را دارد و کدام نه! گورنیک با کمک سال‌ها تدریس و تجربه ادبی‌اش در این اثر بزرگ‌ترین راهنمای این دسته از مخاطبانی است که در اوایل راه خواندن‌اند. به زعم گورنیک رمان یا شعر سخن گویا یا شخصیت‌های خلق شده‌ای دارد که شبیه بدل نویسنده عمل می‌کند. او برای تبیین این نظر به داستان کوتاه حیرت‌انگیزی از سیمور کریم «برای برادرها و خواهرهایم در کسب و کار شکست» استناد می‌کند، متنی در قالب جستار که درون نویسنده را می‌کاود، با صدایی که هم زمان آکنده است از انتظاری کولی وار برای رها شدن از محدودیت‌های طبقه متوسط و در عین حال رنجی روحی که مانع از ثبات اراده‌است. آن روز که آگوستین قدیس نوشتی به خودنویسی و اعتراف، کمتر کسی گمان آن می‌برد که در آینده‌ای نه‌چندان دور این اعتراف بدل می‌شود به سبکی خاص و از همین گونه بود اعتراضات ژان ژاک روسو، سارتر، پروست و... گورنیک در فصل دوم این کتاب با انتخاب عنوان «مموار» برای این سبک نویسنده‌گی تحلیل‌های دقیقی ارائه کرده است که برای مولف و مخاطب خواندیش صاحب سلیقه راهی ست برای بهتر خواندن و فهمیدن. مموار نویسی جذابیت‌های خود را داراست در قالب ناداستان‌هایی پر کشش و نگاه موجز گورنیک خود شاد می‌بر این مدعاست، مروری بر تاریخچه این ژانر ادبی بسیار شاخص و پر مخاطب به همراه نمونه‌های بسیار خواندنی فصل دوم این کتاب را هم چنان می‌توان بر حوصله خوانند و در خود غوطه‌ور شد، روسو می‌گوید من چیزی به جز خودم ندارم که در برابرش

تشخیص و تمییز متن‌های عام و خاص را، خلاصه‌تر آنکه همه چیز در شکل و صورت بالقوه‌های اش می‌تواند کتاب باشد و در نمای باالغیبت آن و بنا به راقم آن سطرها و پارگراف‌ها کدماشان نام داستان را به خود می‌گیرند و کدماشان تنها یک روایت ابتر و بسیار شخصی می‌مانند. گورنیک از نسل وولف‌ها و اورول‌ها و موام‌هاست، نسلی که ادبیات دنیا را با عرق ریزان روح و روان‌شان ورق زدند و برای متمایز شدن و ماندن نشستند به کشف آنی دیگر که یک نام دیگر آن جریان سیال ذهن بود و نام‌ها و افتخارات دیگری را نیز از آن خود کردند. وولف دیوانه‌وار همه چیز را همچون چاقو شکافت و اورول با استعاره از زبان حیوانات سیاست‌پیشگان را به محک‌های ابر انسانی کشاند و موام لبه تیغش را چنان تیز کرد که هیچ صاحب منصب و کرسی و فرادستی از آن جان سالم به‌در نبرد. موقعیت و داستان بر دو فصل جستار و مموار بنا نهاده شده‌است، اول معنوا و مفهوم این دو سرفصل و بعد تشریح و تبیین آنها به کمک بهترین‌های ادبی به زعم و انتخاب مولف در مصنفانه‌ترین حالت ممکن. بزرگ‌ترین خطری که نوقلمان را تهدید می‌کند تجربه‌های زیستی‌شان است، آن‌ها فکر می‌کنند آنچه را که تجربه کرده‌اند، دمدست‌ترین و در عین حال جذاب‌ترین سوز‌های ممکن است برای جذب مخاطب، غافل از آنکه خودشیفتگی و خودمحوری می‌تواند بی آنکه خود از آن چیزی بفهمند، زحمتشان را به آنی بر باد دهد، این وقتی مسلم و آشکارتر می‌شود که مخاطب نیز بعد از خواندن موقعیت و داستان درمی‌یابد که از شفته‌بازار ترجمه‌های رنگارنگ حال حاضر

ژان پل سارتر در کتاب ادبیات چیست می‌برد و پاسخ می‌گوید: نوشتن چیست، نوشتن برای چیست و نوشتن برای چیست؟! و در بحثی دراز دامن و پر کشش با استناد به ادبیات نواندیش پشت سر و در حال حاضر به تملعی اینها پاسخ می‌گوید و برای خواننده تصریح می‌کند که در هر سه باب ناخودآگاه صاحب قلم، نقش اول و آخر را دارد برای ادبیات. با این رویکرد و در ادامه این مقدمه‌نگاهی خواهم داشت تیتروار و به اختصار بر کتاب تازه متولد شده «موقعیت و داستان» اثر ویوان گورنیک ترجمه‌آزاده هاشمیان که در تابستان ۱۴۰۲ به همت نشر چشمه به بازار نشر آمده است، در بدو امر و مطابق بر دست‌نهدنی انواع ادبی «داستان، ناداستان» در پشت جلد کتاب با تیتیر «پاساژها» و همچنین عنوان کتاب اینگونه به نظر می‌رسد که مخاطب این طیف کتاب‌ها تنها نویسندگان و پژوهشگران و مخاطبان جدی ادبیات‌اند، اما با مرور مقدمه مترجم و همچنین مولف می‌توان دریافت که این اثر می‌تواند برای همگان مفید به فایده و اندیشه‌باشد، چرا که علاوه بر آشنایی با انواع خودنوشت و تحلیل و بررسی متن با مستنداتی از بهترین‌های انواع ادبی جهان، مخاطب با نحوه صحیح خوانش، تحلیل متن، شناسایی متن بنشیند به همذات‌پنداری با لایه‌های زیرین قصه و به واکاوی لایه‌های پنهان‌مانده از نگاه بیرونی به اصل و فرع روایت، چه آنکه می‌دانیم هر انسانی در ناخودآگاه خود یک داستان سرراست و با خوانش این کتاب و از این دست کتاب‌های تحلیلی درمی‌یابیم تفاوت‌های قصه‌گویی و قصه‌نویسی را و باز بر همین روال و مناسبات

## لدت متن

## نگاهی تیتروار به «موقعیت و داستان»



محمد صابری

نویسنده و منتقد